

سیاست: حقیقت و منافع

نگاه آمریکا و برخی مخالفان ایرانی به کودتای مصر

سیاست عرصه‌ی حقیقت نیست. این مدعا در این صورت کلی، شاید غیر قابل دفاع باشد. برای این که از یک منظر، ثانیه‌ها، دقیق و ساعت‌ها به سرعت می‌گذرند و تبدیل به گذشته می‌شوند. گذشته و حالی که "واقعیت" را تشکیل می‌دهد. اگر هدف ارائه‌ی توصیفی عینی و صادق از واقعیت باشد، و بتوان به چنین هدفی دست یافت، به حقیقت رسیده ایم. در نوشتار کنونی، منظور از حقیقت/صدق، نظریه‌ی مطابقت (correspondence theory) است (گزاره‌ی P صادق است، اگر و تنها اگر، گزاره‌ی P مطابق با واقعیت باشد). اما چون حقیقت هیچ‌گاه تماماً به چنگ نمی‌آید، برخی از فیلسوفان علم-از جمله کارل پوپر- از "تقرب به حقیقت" سخن گفته‌اند. آمیان از طریق تصحیح خطاها- فرایند حدس‌ها و ابطال‌ها- رفته‌رفته به حقیقت نزدیک می‌شوند.

مطابق مدعایی که من از آن دفاع می‌کنم، روشنفکر به دنبال تقرب به حقیقت است، اما قلمرو سیاست، قلمرو "منافع" است (رجوع شود به سه مقاله تحت عنوان "[تفاوت‌های روشنفکر قلمرو عمومی و فعال سیاسی حزبی/سازمانی](#)"). بدین ترتیب، محل نزاع ادعای کاذب دستیابی به "حقیقت مطلق" یا "مطلق حقیقت" توسط دینداران یا بی‌دین‌ها نیست، محل نزاع تفاوت دو حوزه‌ی کاری روشنفکری و سیاستمداری است. این مدعا در خصوص سیاست، در هر دو قلمرو داخلی و خارجی صادق است.

در سطح بین‌المللی به صراحت و به درستی گفته می‌شود که هر کشوری به دنبال "منافع ملی" خویش است، نه حقیقت یا هر ارزش دیگری. شاید اولین بار لرد پالمستون این مدعا را تئوریزه کرد و گفت: "انگلستان هیچ دوست ابدی و هیچ دشمن ابدی‌ای ندارد؛ بلکه تنها دارای منافع ابدی است". در سطح سیاست داخلی نیز، در جوامع دارای نظام سیاسی دموکرات و غیر دموکرات، همیشه با منابع کمیاب قدرت/ثروت/معرفت/منزلت اجتماعی روبرو هستیم. نزاع و جنگ، بر سر این منابع کمیاب است، نه بر سر حقیقت.

به آمریکای دارای ساختار سیاسی دموکراتیک و آزاد بنگرید. به طور صوری راه همه‌ی مردم به این منابع باز است، اما در واقع، این منابع میان دو حزب "خودی" دموکرات و جمهوری خواه توزیع می‌شود. ساختار واقعی به گونه‌ای ساخته شده است که "غیر خودی‌ها"، هیچ‌گاه به این نظام راه نداشته باشند. همیشه به طور بدیهی روشن است که رئیس‌جمهور از حزب دموکرات یا از حزب جمهوری خواه است. این امر به طور ساختاری تضمین شده است. مجلس سنا و کنگره هم همیشه میان اعضای این دو حزب تقسیم می‌شود.

این ساختار نیز تماماً تابع لابی‌هایی است که "منافع" کمپانی‌ها و گروه‌های مختلف را تعقیب می‌کنند (به عنوان مثال لابی اسلحه، لابی اسرائیل و....). اگر منافع آنان تأمین نشود، منافع شما نیز تأمین نخواهد شد و به کنگره و سنا و کاخ سفید راه نخواهید یافت (رجوع شود به مقاله‌ی "[خامنه‌ای نمی‌فهمد، هاشمی](#)").

رفسنجانی بفهمد").

"منافع" سیاستمداران آمریکا را به بزرگ کردن و کوچک کردن واقعیت‌ها می‌کشاند. به عنوان مثال، اگر 50 یا 100 زندانی ایرانی دست به اعتصاب غذا بزنند، آنان به همراه رسانه‌هایشان آن را به مسأله‌ای جهانی تبدیل می‌سازند، اما اینک که 30 هزار زندانی آمریکا فقط در ایالت کالیفرنیا- دست به اعتصاب غذا زده‌اند، چه کسی بدان اهمیت می‌دهد؟ Shane Bauer آمریکایی که سلول انفرادی زندان اوین را تحمل کرده می‌گوید، وضع سلول‌های انفرادی آمریکا بسیار بدتر از سلول‌های انفرادی ایران است. او به عنوان روشنفکر و مدافع حقوق بشر از "حقیقت" سخن می‌گوید.

معرفت‌شناسی و زبان‌شناسی جدید نشان داده‌اند که زبان چگونه جهان اجتماعی را می‌سازد. منتها خود زبان هم در خلأ ساخته نمی‌شود. زبان هم موجودی اجتماعی است. واژه‌ی "کودتا" را در نظر بگیرید. قبلاً فرض می‌شد که مفهومی کاملاً روشن است.

انتخابات 22 خرداد 88 ریاست‌جمهوری ایران این وضع را تا حدودی به هم زد. گروهی از سبزه‌اعلام پیروزی احمدی‌نژاد را "کودتا" خواندند. این مدعا چه معنایی داشت؟ پیش فرض آنان این بود که مهندس موسوی برنده‌ی انتخابات شده و جمهوری اسلامی به جای او، احمدی‌نژاد را برنده اعلام کرده است. اما آنان به اندازه‌ی سرسوزنی شاهد نداشتند که مهندس موسوی بالای 20 میلیون رأی به دست آورده باشد. وقوع تقلب در انتخابات یک مدعا بود و اعلام رئیس‌جمهور شدن مهندس موسوی- یعنی به دست آوردن بالای 50 درصد آراء- مدعایی دیگر. حالا آن داستان هر چه که بود، چرا آن را "کودتا" نامیدند؟ در کودتا، نظامیان حکومت مستقر را به زور کنار می‌زنند. در آن انتخابات، حکومت موجود به روش‌های انتخاباتی- تقلب در انتخابات- حفظ شد. حفظ دولت احمدی‌نژاد- هر چه که بود- کودتا نبود. منتها سیاست که قلمرو حقیقت نیست. مفهوم "کودتا" از نظر ارزشی دارای بار منفی بسیار است، پس کودتا قلمداد کردن حفظ دولت احمدی‌نژاد کاری سیاسی است، نه بیان حقیقت. در این کنش- کودتا خواندن حفظ احمدی‌نژاد- اصلاح‌طلبان و سبزه‌های داخل کشور تنها نبودند، بسیاری از مخالفان خارج کشور نیز در این مدعا با آنان هم جبهه شدند.

حالا اتفاق جدیدی افتاده است. در مصر در 60 سال اخیر ارتش کودتا کرده و چهار نظامی را به مدت 60 سال در قدرت نگاه داشته و بدین ترتیب منابع کمیاب قدرت/ثروت/معرفت/منزلت اجتماعی را در چنگال خود نگاه داشته است. پس از 60 سال یک انتخاب آزاد برگزار شد و فردی از اخوان المسلمین به ریاست جمهوری رسید. در کمتر از یکسال ارتش دوباره کودتا کرد. نه تنها رئیس‌جمهور منتخب را برکنار و زندانی می‌کند، که ده‌ها تن را کشته، صدها تن را زخمی و صدها تن دیگر را بازداشت کرده و فرد دیگری را به عنوان رئیس‌جمهور موقت منصوب کرده است (رجوع شود به مقاله‌ی "کودتا علیه اسلام‌گرایان مصر: برای دموکراسی یا تثبیت منافع؟").

این پدیده چه نام دارد؟ فراموش نکنیم، سیاست قلمرو حقیقت نیست، قلمرو منافع است. مطابق قوانین آمریکا، دولت این کشور مجاز به کمک به حکومت‌های کودتایی نیست. سناتور مک‌کین طی روزهای

گذشته دو بار گفته است که در مصر کودتا صورت گرفته و مطابق قانون، دولت باید به سرعت کمک سالانه ی یک و نیم میلیارد دلاری به آن کشور را قطع کند. اما دولت آمریکا نیز به تکرار گفته است که در مصر به دنبال "منافع ملی" خویش است. قطع کمک ها به ارتش آن کشور به زیان منافع ملی آمریکا است، بدین ترتیب، نمی تواند برکناری مرسی توسط ارتش را "کودتا" بنامد تا مجبور به قطع کمک های مالی و تسلیحاتی به آن کشور شود (از جمله رجوع شود به لینک های: "[مک کین خواستار قطع کمک نظامی آمریکا به مصر شد](#)" و "[آمریکا تغییری در کمکهای مالی خود به مصر نمی دهد](#)" و "[آمریکا: کمک به مصر را ادامه می دهیم؛ مک کین: نباید به دولت کودتا کمک کرد](#)").

بدین ترتیب هدف حقیقت و این که واقعیت چه بوده نیست، هدف تأمین منافع ملی آمریکا است. این منافع واقعیت را می سازد. کودتا را نا کودتا می کند.

اینک به گفتار برخی از مخالفان مقیم خارج باز گردیم. فرض کنیم حق با آن دسته ی از آنان بود که انتخابات 22 خرداد 88 را "کودتا" نامیده و در مذمت آن هزاران صفحه نوشتند. اینک تعدادی از آنان، از "کودتای مصر" دفاع می کنند. چرا؟ چون علیه اسلام گرایان صورت گرفته است. اسلام گرایان موجودات خطرناکی هستند که هر جا به قدرت برسند، به هیچ صورتی حاضر به ترک قدرت نبوده و نیستند. بدین ترتیب، کنار زدن آنان از طریق کودتا مشروع و مفید است. حکومت که دست سکولارها بیفتد، مشکلات و مسائل رفع و حل خواهند شد. حتی برخی تا این حد پیش رفته که گفته اند که کاش در سال 1357 ارتش کودتا می کرد، مانع انقلاب می شد و نمی گذاشت کار به دست اسلام گرایان بیفتد. کاش اینک نیز کودتایی در ایران صورت می گرفت و "اسلام گرایان"، "اسلام سیاسی" و حکومت اسلامی را برکنار می ساخت. درباره ی این مدعیات چند نکته قابل تأمل است:

یکم- گرای و سیاست: مسأله ی اول، مسأله ی مفهومی است. هر مسلمانی اسلام گرا است. هر دینی هم سیاسی است. دین غیر سیاسی وجود ندارد. اسلام گرای یا ورود دین به قلمرو عمومی محل نزاع نیست، محل نزاع تشکیل دولت دینی است. مسأله، مسأله ی جدایی نهاد دین از نهاد دولت است. بدین ترتیب، به همان معنایی که هر ایدئولوژی ای (لیبرالیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم، سکولاریسم و...) پیروانی دارد که بدان می گروند و به دنبال بسط آنند، دینداران هم چنین کرده و می کنند.

به تعبیر دیگر، بسیاری از اسلام گراها و طرفداران حضور دین/اسلام در قلمرو عمومی، سکولار- به معنای تقییک نهاد دین از نهاد دولت- هستند. اسلام گرای و حضور دین در قلمرو عمومی با سکولاریسم تعارض ندارد، دولت دینی مجری احکام شریعت و فقیه سالاری با سکولاریسم تعارض دارد.

دوم- سکولارها و حکومت دینی ها: به این مدعا بنگرید: اسلام گراها هر جا به حکومت دست یافته اند، جز به زور حاضر به ترک آن نبوده اند.

اولاً: از جنگ جهانی اول و دوم- که تغییرات جغرافیایی بسیار به دنبال آنها شکل گرفت و کشورهای جدیدی تشکیل شد- شاهد چند حکومت دینی بوده ایم؟ آیا جز جمهوری اسلامی و حکومت طالبان در افغانستان، حکومت دینی دیگری در کشور دیگری تشکیل شده است؟ طالبان را دولت آمریکا- با

همکاری عربستان سعودی، قطر، امارات و پاکستان- ساخت. داستان مسبوط آن را برژینسکی، بیل کلینتون و هیلاری کلینتون توضیح داده اند (رجوع شود به مقاله ی "[القاعده ی خوب، القاعده ی بد](#)"). حکومت یکساله ی مرسی نیز حکومت دینی نبود.

ثانیاً: چند حکومت سکولار دیکتاتوری (توتالیتر و فاشیستی، نظامی، سلطانی) در طی این مدت درست شده است؟ آیا سکولارهای دیکتاتور در این جوامع جز به زور قدرت را وانهاده اند؟ آیا از این "توصیف" می توان این "تکلیف" را استنتاج کرد: پس به هر روشی باید مانع دست یافتن سکولارها به قدرت شد. در میانمار/برمه حکومت چند دهه (2011-1962) به دست سکولارهای نظامی بوده که به شدت همه را سرکوب کرده اند. در سال 2011 با برگزاری انتخابات حکومت به نیمه نظامی تبدیل شد که دست به برخی اصلاحات دموکراتیک زد. با توجه به قدرت چشمگیر ارتش، آن سان سوچی نیز برای گذار با ارتش همکاری می کند. اما در آن کشور با منتهاست که شاهد نسل کشی مسلمان ها بوده و هستیم. دیده بان حقوق بشر، شورای حقوق بشر سازمان ملل و عفو بین الملل این جنایات را به شدت محکوم کرده و حتی دیده بان حقوق بشر از آن سان سوچی انتقاد کرده که چرا در برابر نسل کشی مسلمان ها سکوت اختیار کرده است (برای مشکلات مسلمان ها در این جامعه، از جمله رجوع شود به "[مصائب بی پایان مسلمانان برمه](#)"). آیا می توان مدعی شد چون سکولارها صدها حکومت دیکتاتوری (قذافی، صدام حسین، حسنی مبارک، حافظ اسد، بشار اسد، پینوشه، استالین، هیتلر، ...) ساخته و بدترین سرکوب ها را کرده اند، پس باید آنها را از فرایند مشارکت سیاسی حذف کرد؟

ثالثاً: حکومت ترکیه 10 سال است که در اختیار اسلام گرا ها قرار دارد. اما رژیم سیاسی ترکیه سکولار است. آنان از طریق انتخابات آزاد مورد تأیید آمریکا و اروپا به قدرت رسیده اند. نه تنها اقتصاد ترکیه را بسیار شکوفا کردند، بلکه برخلاف نظر سکولارها، حدود 200 هزار قانون اتحادیه ی اروپا را پذیرفته و مجازات اعدام را هم لغو کردند. در نهایت سکولارها می گفتند حداقل قبل از لغو مجازات اعدام، اوجان را اعدام کنید. پیروزی های آنان معلول علل عدیده است. از جمله: عملکرد اقتصادی قوی شان، عقب راندن ارتش از سیاست و اقتصاد (تا حد ممکن)، دمیدن در غرور ملی ترک ها از طریق قدرت طلبی منطقه ای و غیره. البته اردوغان شخص بسیار قدرت طلبی است، اما این خصوصیت اکثر زمامداران سیاسی است. به دو خاندان بوش و کلینتون بنگرید. هر دو به دنبال ریاست جمهوری آینده ی آمریکا هستند.

سوم- کودتای در ایران: برای کنار زدن اسلام گرایان ایران چه باید کرد؟ اگر قرار بر کودتای در ایران باشد، سپاه باید علیه فقیهان کودتا کرده و قدرت را به دست گیرد. آیا کودتای سپاه و حکومت یکپارچه ی آنان مطلوب است؟ یک راه دیگر هم راه افغانستان و عراق و لیبی و سوریه است (رجوع شود به مقاله ی "[کلنگی کردن ایران یا گذار به دموکراسی: مسأله این است](#)").

چهارم- محروم کردن اسلام گراها: اگر اسلام و مسلمان ها موجودات خطرناکی هستند، می توان اسلام گراها را در همه ی کشورها از شرکت در انتخابات محروم ساخت و نامزدی را فقط و فقط حق سکولارها به شمار آورد. به موجه یا ناموجه بودن این تبعیض کاری ندارم، آیا این امر مفید است یا به

رایکالیزه شدن مسلمان ها و رشد بنیادگرایی اسلامی منتهی می شود؟ مشارکت سیاسی اسلام گراها به دموکراتیزه کردن آنان منتهی می شود یا سرکوب آنها؟ به همین دلیل، مایکل شر- مقام برجسته ی سابق سازمان CIA در **فارن پالیسی** توضیح داده است که اینک مبارزه ی خشونت آمیز برای اخوان المسلمین موجه خواهد شد. رابرت شیر نیز در **نیشن** نوشته است که کودتای مصر هدیه ی آمریکا به تندروها در خاورمیانه بود.

پنجم- نامشروع بودن حکومت های غیر لیبرال: باهمادگرایی (communitarianism) این مدعا را مطرح می سازد که باهماد (community) های گوناگون حق دارند تا درون خود مطابق ارزش های خود عمل کنند. به گفته ی آنان، لیبرال ها حق ندارند همه ی باهمادها را به زور لیبرال سازند.

جان راولز- در کتاب **قانون مردمان**- بحث مبسوطی در این زمینه کرده و برای جوامع و حکومت های غیر لیبرال هم مشروعیت قائل است. اتفاقاً راولز به عنوان یکی از برجسته ترین نظریه پردازان لیبرال، بحث خود را به جوامع اسلامی مشروع اختصاص داده است که اگرچه لیبرال نیستند، اما مشروعیت دارند. راولز آن جامعه را "کازانیستان" نامیده و ویژگی های آن را توضیح داده است (جان راولز، **قانون مردمان**، ترجمه ی جعفر محسنی، نشر ققنوس، صص 115-111).

اما برخی به گونه ای سخن می گویند که گویی هیچ نظام سیاسی غیر لیبرالی مشروع نیست. اما در اینجا هم مغالطه های بسیار صورت گرفته و می گیرد:

اولاً: وقتی نوبت داورى درباره ی مارکسیسم و اسلام است، به اسلام محقق و مارکسیسم محقق استناد می شود، اما وقتی نوبت به لیبرالیسم می رسد، از ایدئولوژی سخن گفته می شود، نه واقعیت.

ثانیاً: مگر لیبرال های آمریکا ده ها کودتا در کشورهای مختلف به راه نینداخته اند؟ جان راولز می گوید دولت آمریکا با انگیزه ی "منافع انحصارطلبانه و الگارشیک بدون هرگونه اطلاع یا انتقاد عمومی" حکومت های آینده در شیلی، مصدق در ایران، آرینز در گواتمالا و ساندنیست ها در نیکاراگوئه را از طریق کودتا سرنگون ساخت (**قانون مردمان**، ص 71). مگر آنان با دروغ و فریب به عراق حمله نکردند و منطقه را کلنگی نساخته اند؟ مگر به گفته ی جان راولز لیبرال های آمریکا به دلیل نژاد پرستی بمب اتمی بر سر مردم بی گناه هیروشیما و ناگازاکی نینداختند؟ ترومن ژاپنی ها را مردم وحشی و بربر می خواند (**قانون مردمان**، صص 148-147). مگر اوبامای لیبرال تاکنون بیش از 5000 تن را با هواپیماهای بدون سرنشین نکشته است که در میان آنها صدها کودک و زن و مرد سالخورده ی بی گناه بوده اند؟

ثالثاً: اوبامای لیبرال- به همراه کل نظام سیاسی لیبرال آمریکا- در روز روشن اعلام کردند: لیبرالیسم کشک است. ما با مدرنترین تکنولوژی و هواپیماهای بدون سرنشین، تمامی زوایای زندگی خصوصی شما را شنود کرده و فیلم برداری می کنیم. حتی کل عملیات تروریستی شما و همسران در رختخواب را هم نه تنها فیلم برداری کرده که تن صدای شما را هم در آن حالت ضبط می کنیم. گمان نکنید که فقط و فقط در آمریکا با نفوذ به قلمرو خصوصی شهروندان آمریکایی کشک بودن لیبرالیسم را برملا خواهیم

ساخت، بلکه کل اروپا و آمریکای لاتین و آسیا- خصوصاً ایران- را زیر چتر شنود و دروبین های خود قرار خواهیم داد. کنترل تمامی لپ تاپ ها و موبایل های شما- در سراسر جهان- در دست ما قرار دارد. شما هیچ دیگر حوزه ی خصوصی ای ندارید: در توالت باشد یا حمام، در رختخواب باشد یا فلان جزیره ی دور افتاده ی دنیا. همه جا، حوزه ی امنیت ملی و منافع ملی ما است.

ششم- دموکراسی و حقوق بشر: روشنفکر به دنبال تقرب به حقیقت و کاهش درد و رنج مردم است، نه "پادویی سیاسی" زمامداران سیاسی و احزاب و سازمان ها. در سیاست حقیقت همیشه فدای منافع گروهی و سازمانی و ملی می شود. اما روشنفکر نمی تواند این گونه عمل کند.

روشن است که تقرب به حقیقت در نظام های دموکراتیک ملترم به حقوق بشر بیشتر امکان پذیر است تا در نظام های سرکوبگر. روشن است که درد و رنج مردم را به روش های دموکراتیک بیشتر و بهتر می توان کاهش داد تا به روش های استبدادی.

در شهریور 1390، در واشنگتن در کنفرانسی درباره ی بهار عرب- از تجربه ی انقلاب 1357 و عبرت های آن برای فاعلان بهار عرب سخن گفتم. نگرانی ها و ترس خود را برای آنان که خطاهای ما را تکرار نکنند بیان کردم. در پایان هم بر 8 نکته ی کلیدی انگشت نهادم تا راه دموکراسی و حقوق بشر گشوده شود (رجوع شود به "[درس های تجربه ی ایران برای بهار عرب](#)"). به طور طبیعی نه تنها مخالف حکومت های دینی بوده، بلکه روابط با گروه هایی چون حماس را هم به زیان منافع ملی ایران به شمار آورده و بیداری اسلامی منطقه را هم به زیان ایران قلمداد کرده ام (رجوع شود به مقاله های "[جمهوری اسلامی و حماس: کمک در راه خدا](#)")، "کلاس اسلامشناسی اندیشمندان جمهوری اسلامی برای مُرسی"، "[در باب مضرات بیداری اسلامی](#)" و "[پیچ تاریخ خامنه ای](#)").

اما تجربه ی دو سال گذشته نا امید کننده بوده است. بی تجربه گی فاعلان بهار عرب، سطح توسعه ی اجتماعی این جوامع، سوء استفاده ی دولت هایی چون قطر، عربستان سعودی، امارات، ترکیه، اسرائیل، ایران، آمریکا، روسیه و چین و... امیدهای زیادی را بر باد داد. کویت اعلام کرده است که [4 میلیارد دلار](#) به دولت کودتا کمک خواهد کرد. عربستان که در وقوع کودتا نقش داشت، به همراه امارات به سرعت یک کمک 8 میلیارد دلاری در اختیار دولت کودتا قرار داد ([کمک هشت میلیارد دلاری عربستان و](#)

[امارات به مصر](#)). آیا عربستان سعودی- به عنوان منحنی ترین رژیم فاسد پادشاهی- که پادشاه اش در پیام به مناسبت آغاز ماه رمضان [می نویسد](#) که به هیچ وجه به مردم کشورش اجازه ی تشکیل حزب [نخواهد داد](#)، از طریق کودتا و دلارهای نفتی به دنبال تأسیس نظام دموکراتیک در مصر است؟ خالد ابولفضل- اسلام شناس نامدار استاد دانشگاه کالیفرنیا- که چند سال پیش توسط بنیادگرایان مسلمان ترور شد، ولی زنده ماند، در مقاله ای در [نیویورک تایمز](#) 7 جولای 2013 به نقش عربستان سعودی هم در این کودتا پرداخته است.

طرح کلنگی کردن منطقه جایگزین فرایند مسالمت آمیز گذار به دموکراسی و حقوق بشر شد. برای این

که سیاست در سطح بین‌المللی، محل تأمین "منافع ملی" کشورها است. آنان منافع ملی کشورشان را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که با گذار منطقه به نظام‌های دموکراتیک ملنترم به آزادی و حقوق بشر در تعارض قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، نیروها را هم به سود خود به کار می‌گیرند. اما کار روشنفکر دفاع از حقیقت و نقد قدرت است. هر چه قدرت بزرگتر و گسترده‌تر باشد، نقد عمیق و دائمی آن ضروری‌تر است. به طور طبیعی دولت آمریکا به دنبال بسط "هژمونی" خود در سراسر جهان است. کار روشنفکر نقد این هژمونی است، نه پاودیی کردن برای آن و توجیه و موجه نشان دادن آن. کار روشنفکر این نیست که خود را به خادم دولت آمریکا تقلیل داده و به محض آن که ناقدی انتقادی از دولت آمریکا مطرح ساخت، با برچسب‌هایی چون "آمریکاستیز"، "غرب‌ستیز" و "اسرائیل‌ستیز" به دنبال حنف و طرد او برآید. این رویکرد دقیقاً مانند آن است که در ایران بگویند: "فلانی اسلام‌ستیز است" (رجوع شود به مقاله‌های "[مکارتیسم ایرانی و تبعید ناقدان به کره](#)" و "[آمریکا شیفتگی امام زمانی ایرانی](#)"). اگر دفاع از دموکراسی و حقوق بشر به دفاع از کودتا و سوریه‌ای کردن جوامع تقلیل یابد، باید گریست که انسان‌ها به قربانی‌های سرکوب‌گران تبدیل شده‌اند. برای برخی سوریه و مصر بهانه‌ای بیش نیست، مهم ایران است که باید مانند سوریه کلنگی و نابود شود.